

## قصه قربانی در حج

برگرفته از کتاب حج، (از مناسک نوزایی تا فرایند فردیت)

«قربانی» عبارت بود از هر هدیه‌ای که کسی برای نزدیک شدن به دیگری به او پیشکش می‌کند، اعم از این که هدیه‌ی مزبور جانور یا خوراک یا گل و هر چیز دیگری باشد. هم‌چنین هر عمل و خدمتی که به منظور نزدیک شدن به دیگری انجام گیرد، هم قربانی به شمار می‌رود.<sup>۱</sup>

ذبح جانور حلال گوشت را در مناسک، می‌توان قربانی شمرد، اما بدیهی است که هدایای دیگری که نیازی به سر بریدن ندارد، اگرچه قربانی شمرده می‌شود، اما ذبح نیست. ذبح در لغت به معنای «سر بریدن» است، خواه در مورد جانوران صورت گیرد و خواه در مورد انسان. جدا کردن سر از بدن به این منظور است که شگی در زنده ماندن ذبیح به جا نماند و کسی که ذبح را انجام داده یقین کند که ذبیح کشته شده است، هم‌چنین سر بریدن ذبیح را از این جهت هم دانسته‌اند که به سرعت کشته شود و درد و رنج زیادی را متحمل نشود.<sup>۲</sup>

به تعبیر دیگر، «ذبح» تنها نوع قربانی است که با خون و کشتن انجام می‌گیرد؛ و سهمگین‌ترین قربانی، ذبح انسان است، به ویژه ذبح فرزند. در تاریخ دینی نشانه‌هایی هست از این که کسی فرزند خود را به خداوند هدیه دهد بی آنکه او را ذبح کند، مانند مادر مریم که نذر کرده بود چون صاحب فرزندی شود او را آزاد کند و از خود وارهاند تا در خدمت خداوند باشد،<sup>۳</sup> بنابراین قربانی کردن فرزند، همیشه هم به معنای ذبح فرزند نیست.

ذبح جانوران حلال گوشت نیز به عنوان قربانی و هدیه به خداوند، عملی است که به هر حال خدمت به میهمانان خداوند و کمک به نیازمندان و مستمندان نیز شمرده می‌شود، اما ذبح فرزند به عنوان قربانی، چه سودی برای فرزند دارد؟ چه نصیبی برای دیگران دارد؟ برای خداوندی که بارها بی‌نیازی خود را اعلام کرده، چه نفعی دارد؟ این‌ها را شاید ابراهیم بارها از خود پرسیده باشد.

نکته‌ی دیگری که به گمان من نکته‌ای اساسی است، این که «قربانی هدیه» با «قربانی گناه» متفاوت است. قربانی گناه همان است که در اصطلاحات فقهی به آن کفّاره هم گفته می‌شود،<sup>۴</sup> اما به نظر می‌رسد که «قربانی هدیه»، به منظور هدایت یافتن باشد و با قربانی گناه تفاوتی جدی دارد.

قربانی گناه در واقع کفّاره‌ای است برای پوشاندن و جبران گناه، مانند جریمه‌ای که کسی به سبب جرمی که مرتکب شده، باید بپردازد. برای هر جرمی هم کفّاره‌ای مشخص، تعیین شده یا می‌شود، بنابراین قربانی گناه، در واقع نوعی بدهی هم شمرده می‌شود، وامی است که باید پرداخت شود، هر کسی هم مسؤول گناه خویش است اما «قربانی هدیه» ربطی به جرم و گناه و کفّاره ندارد. به عشق و شورمندی انسان برای نزدیک‌تر شدن به افق‌های بالاتر مربوط می‌شود

بیرون آمدن ابراهیم از خانه‌ی پدری خود، جدال بی‌امان او با پدر و نیاکان و قوم خودش و نفی خدایانی که بیشتر زاده‌ی همان وسوسه‌های پنهان هستند، همه و همه، راه را هموار می‌کند تا در این مناسک حج، بیاموزم که هرکسی می‌تواند هویت مستقل خود را پیدا کند، هر کسی می‌تواند روی پای خود بایستد و تنها مسؤول اعمال خود خواهد بود. بنابراین بهانه‌ی چندانی نمی‌ماند که آدمی به سبب گناه والدین یا گناه خویشاوندان، خود را وارث گناه تلقی کند. باید از این چنبره بیرون آمد، باید تلاش کرد تا هویت مستقل پیدا کرد، باید این پیام قرآن را به درستی درک کرد که بار گناه هیچ‌کس بر دوش دیگری نیست.<sup>۵</sup>

همچنین باید تفاوت میان وسوسه و گناه را دریابیم، هر گناهی هنگامی واقع می‌شود که تسلیم همان وسوسه‌های نافرهمیخته شده باشیم. شاید بتوان گفت که انسان ذاتاً گناه‌کار به دنیا نیامده و ذاتاً گناه‌کار نیست، بلکه انسان ذاتاً گرفتار وسوسه‌های پیدا و پنهان است که با هوشمندی و آگاهی می‌تواند خود را از آن وسوسه‌ها رها کند

بنابراین، داستان ذبح فرزند ابراهیم، شاید ربطی به «قربانی گناه» نداشته باشد، او پیش از آن که به سرزمین منا وارد شود، در همان شب مشعر، تکلیف خودش را با نیاکانش روشن کرده بود تا بار گناه آنان را بر دوش خویش نداشته باشد، حساب خودش را از حساب آنها جدا کرده بود تا فرزند خود را به کفّاره‌ی گناهان آنان به قربان گاه نبرد.

پس داستان ذبح اسماعیل از چه جنس است؟ آیا ابراهیم در مهر ورزیدن به فرزند خویش، چندان افراط نموده که دیگران را فراموش کرده و به خاطر فرزند خود دانسته و ندانسته پای بر حقّ دیگران نهاده است؟ آیا ابراهیم به سبب علاقه‌ی بسیار به فرزند خویش، رسالت خود را از یاد برده است که حالا باید این فرزند را ذبح کند تا حجاب میان او و خدا از میان برداشته شود؟ اگر این گونه باشد باز هم باید گفت که این قربانی از جنس همان قربانی گناه خواهد بود با این تفاوت که در این جا ابراهیم نه به سبب گناه نیاکان بلکه به سبب گناهی که خود مرتکب شده، باید این قربانی را انجام دهد. اما ابراهیم کدام گناه را مرتکب شده که کفّاره‌ای چنین سنگین باید پردازد؟ مگر نه این که قربانی گناه یا کفّاره، باید معادل همان جرمی باشد که واقع شده است؟

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد ذبح فرزند، قربانی هدیه هم نمی‌تواند باشد؛ زیرا همان گونه که گذشت ذبح در مورد جانوران حلال گوشت که سودش به دیگر بندگان خدا می‌رسد، امری معقول و منطقی است، اما ذبح فرزند چه سودی برای دیگران دارد؟ چه حاصلی برای خداوند دارد؟

هم چنین، چگونه است که در قرآن قدردانی چندانی از اسماعیل یا از اسحاق در رابطه‌ی با این موضوع انجام نگرفته است؟ مگر نه این که آن فرزندی که مورد ذبح قرار می‌گیرد خطری سهمگین تر را پذیرفته است؟ به فرض این که ابراهیم یکی از فرزندان خویش را ذبح می‌کرد، باز هم فرزند دیگری برای او می‌ماند، اما برای اسماعیل که ذبح می‌شد، چه می‌ماند؟ در قرآن پاسخی دیگر برای این داستان آمده است، می‌گوید: « این بلایی آشکار بود»<sup>۶</sup> معنای دیگر این سخن این است که این ذبح، قربانی گناه نبود، قربانی هدیه هم نبود، بلکه این بلایی آشکار بود برای ابراهیم، در آیات دیگری از قرآن باز هم موضوع «بلا» در رابطه‌ی با ابراهیم طرح شده است. آن‌جا که می‌گوید:

« هنگامی که خداوند ابراهیم را مبتلا نمود به کلمات و ابراهیم آن کلمات را به تمامیت رسانید، پس [خداوند] گفت: من تو را امام قرار دادم برای مردمان....»<sup>۷</sup> به نظر می‌رسد این آیه که در سوره‌ی ۲ (بقره) آمده، رابطه‌ی مستقیمی با همین داستان ذبح فرزند هم داشته باشد، به ویژه آن‌که در ادامه‌ی همین گفت‌وگوی ابراهیم با خداوند می‌خوانیم:

ابراهیم: و از فرزندان من هم؟

خداوند: عهد من به ستم‌کاران نمی‌رسد.

نگفت که اسماعیل یا اسحاق از ستم‌کاران خواهند شد، تنها این را گفت که عهد من به ستم‌کاران نمی‌رسد. یعنی ای ابراهیم! اگر فرزندان تو از ستم‌کاران شدند، آنگاه چه؟ آیا باز هم به اعتبار این که پدرشان امام امت‌ها بوده، باید داعیه‌ی شرف و بزرگواری داشته باشند؟ یکی از تفاوت‌های عمده و اساسی میان روایت تورات و قرآن، همین نکته است. در تورات معمولاً میراث شرف و بزرگی از راه خون و نژاد، انتقال پیدا می‌کند، اما در انجیل و در قرآن این رابطه‌ی نژادی نفی می‌شود و هویت هرکسی بستگی به عملی دارد که در طول زندگی انجام می‌دهد. داستان غرق شدن پسر نوح و گفتگوی نوح با خداوند درباره‌ی

فرزندش، نمونه‌ای دیگر از همین رویکرد است. این داستان در *تورات* نیامده است یعنی در داستان طوفان نوح که در *تورات* آمده هر سه فرزند نوح همراه پدر در کشتی هستند، هیچ-کدام غرق نمی‌شوند، تنها پس از طوفان است که کوچک‌ترین فرزند نوح بابت خطایی که مرتکب می‌شود، مورد شماتت و لعن پدر قرار می‌گیرد.<sup>۸</sup> اما در روایت *قرآن*، فرزند نوح به همراه پدر به کشتی سوار نمی‌شود، اصرار پدر و دعوت از او برای سوار شدن به کشتی، بی‌حاصل می‌ماند. سوار شدن به کشتی در این داستان، به معنای ایمان آوردن به خداوند هم هست. صحنه‌ی غرق شدن فرزند نوح که در *قرآن* آمده، به یک تمثیل قدرتمند می‌ماند برای نفی رابطه‌ی نژادی.

«کشتی بر امواج دریا چون کوهی به حرکت در آمد،

نوح: آی پسر! ما سوار شو! از کافران مباش!

پسر: به کوهی پناه می‌برم، مرا پناه خواهد داد.

نوح: هیچ پناهی جز خداوند نخواهد بود پسر!<sup>۹</sup>

پسر نوح امیدوار به کوه‌های بلند و استوار بود، خیزابه‌های طوفان اندک اندک دامنه‌ی کوه‌ها را فرو می‌گرفت، نوح ناامید از ایمان فرزند، ناامید از نجات او، با خود واگویی می‌کند:

«مگر خداوند رحمتی کند»

آوایی در جانش طنین می‌افکند که: «مردم ستمگر، چه دورند از رحمت خداوند» با این همه، مهر فرزند امانش نمی‌دهد:

«نوح: آی خداوند! اینک پسر!

خداوند: ای نوح! او اکنون از اهل تو نیست، او عملی ناصالح است».<sup>۱۰</sup>

کسی که او را فرزند خویش می‌دانیم، کسی که سال‌های سال در پیش چشمانمان خرامیده و برومند شده، اکنون شلاق رعد و طوفان او را در خود فرو می‌پسچید، این کدام طوفان است؟ این رعد از آسمان بر او فرود می‌آید یا کردار خود او اکنون صاعقه و طوفان شده

است؟ عجب تمثیل حیرت انگیزی است این طوفان و این کشتی. فرزند نوح در حال غرق شدن در اعمال ناشایست خویش است، مردمان بسیار دیگری نیز در حال غرق شدن در اعمال خود هستند، اگر قرار باشد خداوند فرزند نوح را به اعتبار این که فرزند است نجات دهد، آیا خداوند ستم‌کار بر دیگران نخواهد بود؟ شاید همین بود که خداوند به نوح گفته بود:

«تو نمی‌دانی نوح، درخواست مکن چیزی را که نمی‌دانی، تو را می‌گویم که از جاهلان مباش.»<sup>۱۱</sup>

جهل را مقابلِ حلم و بردباری دانسته‌اند، جاهلان نابردباران هستند، مردمانی متعصب نسبت به باورهای خود و نسبت به قوم و قبیله و نژاد. پدرانی که فرزندان خود را به هر بهایی برتر از دیگران می‌خواهند. همین است که در برابر پرسش ابراهیم از خداوند که آیا از فرزندان من هم امام قرار خواهی داد؟ خداوند گفته بود عهد من به ستم‌کاران نمی‌رسد. شاید معنای دیگر این کلام این است که اگر ابراهیم از آنانی باشد که پیشاپیش برای فرزندان خود ضمانتی از خداوند طلب کند، خود او نیز از ستم‌کاران خواهد بود. مگر این‌گونه نبوده و این‌گونه نیست که اغلب ما مردمان برای آسایش و نیک‌بختی فرزندان خود، دانسته و ندانسته حق دیگران را نادیده می‌انگاریم؟

بسیاری از فرمان‌روایان بزرگ را در تاریخ سیاسی ملت‌ها دیده‌ایم که برای جانشینی فرزندان خود چه حیلت‌ها به کار بردند. مگر جانشینی‌های موروثی ریشه در همین گرایش نفسانی نداشته است؟ قرن‌های درازی که سلطنت‌های موروثی بر ملت‌ها حاکم بوده است، نمونه‌ی دیگری از همین روی‌کرد است. این آیا خود ابتلایی برای انسان نیست؟

ابراهیم با آن همه مجاهدت‌ها که داشت، خود را به تمامیت رسانیده بود، شاه‌شبان بزرگ سینا و کنعان، نه از لحاظ مادی چیزی کم و کسر داشت و نه از لحاظ معنوی. معنای سلم و سلامت هم همین است که آدمی هم به لحاظ مادی و هم به لحاظ معنوی سالم

باشد، خداوند هم به او گفته بود که اکنون تو را برای مردمان، امام قرار دادم، حتی نگفته بود برای مؤمنان، بلکه برای مردمان، برای «ناس» یعنی هرکس از هر نژاد و آیینی خواست خود را به تمامیت برساند، می‌تواند با سرمشق قرار دادن ابراهیم، به این راه در آید. پس ابراهیم نمونه‌ای از انسان به ثمر رسیده است، انسانی که در فرایند زندگی پر فراز و نشیب خود به فردیت رسیده است. اما پرسشی که ابراهیم بعد از پیدا کردن این مقام طرح می‌کند، نشان می‌دهد که همین انسان تمام، هنوز دغدغه‌هایی دارد که این دغدغه‌ها نه در رابطه با خودش بلکه در رابطه‌ی با فرزندانش است. همین است که چون می‌شنود که خداوند او را امام برای مردمان قرار داده، می‌پرسد: «و من ذریتی؟ از فرزندان من هم؟» و خداوند گفته بود که: «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».<sup>۱۲</sup>

پس بعید نیست که در آینده فرزند یا فرزندان ابراهیم، به ستم‌کاران تبدیل شوند. این سخن خداوند به ابراهیم، سخنی هشدار دهنده است، دل آدمی را می‌لرزاند. این همه انتظار برای داشتن فرزند، نکند به چنین فرجام تلخی بیانجامد. فرزندان ستمگر، نافرهیخته و ابله، برترین رنج برای پدر و مادر هستند و مایه‌ی تلخ‌کامی زندگی. هیچ تضمینی هم وجود ندارد که از آدمی شایسته و مؤمن فرزندی کافر کیش و ستمگر پدید نیاید. مگر داستان نوح و فرزندش جز این بود؟ پس چه باید کرد؟

شاید رؤیاهای تکرار شونده‌ی ابراهیم از همین‌جا آغاز می‌شود. رؤیاهایی که ابراهیم در آن می‌بیند که فرزند خود را ذبح می‌کند. معنای این رؤیاها چیست؟ آیا پیام این رؤیاها این است که ابراهیم فرزند نخست زاده‌ی خود را در پیشگاه خداوند ذبح کند؟ این که همان سنت شرک آلودی است که برخی اقوام گذشته انجام می‌دادند. آیا تأویل رؤیا این است که ابراهیم فرزند خود را پیش از آن که به ستمگر تبدیل شده باشد، کیفر دهد؟ این هم که قصاص قبل از جنایت می‌شود.

یک گمانه‌ی دیگر هم در پیش است، ابراهیم که سال‌ها در اشتیاق داشتن فرزندی بوده، طبیعی است که اکنون چندان گرفتار دوست‌داشتنی بی‌حدّ و حصر نسبت به فرزند شده باشد که هیچ‌کس و هیچ چیز دیگری جز فرزندش را نبیند، طبیعی است که آدم‌های دیگر در کانون توجه او نباشند، این چنین کسی چگونه می‌تواند نمونه‌ای و امامی برای همه‌ی مردمان باشد؟ چگونه می‌تواند پدر معنوی و دینی محرومان بی‌اصل و نسب قرار گیرد؟ مگر می‌شود مدام اسماعیل خودش را در کانون توجه داشته باشد و مدّعی دفاع از مردمانی باشد که ندیده و نمی‌شناسدشان؟

آزمون ابراهیم شاید از همین جا و از همین سبب باشد، ابراهیم باید بیاموزد تا مهر بی‌کرانه‌ی خود را صدقه‌ی نیازمندان کند. تا هنگامی که این اسماعیل جوان برابر چشمان پدر می‌خرامد، مگر می‌توان به فکر دیگری هم بود؟ و اگر ابراهیم همه‌ی توجهش مدام به اسماعیل باشد، آیا ستمگر بر دیگران نخواهد شد؟ آیا این شیوه‌ی ستمگری را به فرزند خویش هم آموزش نخواهد داد؟ آیا معنای آن کلام خداوند که گفته بود عهد من به ستم‌کاران نمی‌رسد به همین جا باز نمی‌گردد؟

احتمالاً همین است که ذبح اسماعیل معنای دیگری پیدا می‌کند و رؤیای ابراهیم شاید تأویل دیگری داشته باشد. تأویل هر رؤیا، همیشه هم این نیست که عین همان واقعه که کسی در رؤیا دیده، در عالم واقع هم عیناً همان کار انجام گیرد.

یوسف در خواب دیده بود که یازده ستاره و ماه و خورشید او را تعظیم می‌کنند،<sup>۱۳</sup> تأویل رؤیا این نبود که در عالم واقع یازده ستاره و ماه و خورشید او را تعظیم کنند، بلکه رؤیا اشاره‌ای رمزی به جایگاه آینده‌ی یوسف در میان برادران خویش دارد. جایگاهی که پس از رنج‌ها و صبوری‌های بسیار به تحقق پیوست. فرمان‌روای مصر نیز در خواب می‌بیند که هفت گاو فربه از نیل بیرون آمدند و سپس هفت گاو لاغر، بعداً گاوهای لاغر آن هفت گاو فربه را خوردند. این رؤیای هراسناک به این معنا نبود که واقعاً در عالم واقع هفت گاو

فربه، خوراک هفت گاو لاغر می شوند بلکه تأویل آن به خیر خشکسالی و قحطی باز می گشت که سال های آینده، پدید می آمد و از هم اکنون فرمان روا باید در تدارک انبار غله، برای سال های قحط باشد.

بنابراین، در اغلب موارد، تأویل رؤیا، عیناً همان واقعه ای نیست که در رؤیا شاهد آن بوده ایم، بلکه این تصاویر رمزی اشاره به وقایعی بسیار فراتر از آن دارد که در رؤیا دیده ایم، حالا با این اشاره ی کوتاه به رؤیا، می توانیم نگاهی دیگر به قصه ی ابراهیم و ذبح فرزند داشته باشیم. ابراهیم به بلای «کلمات» گرفتار شده، در همین ابتلا بوده که با خدایان ریز و درشتی که مانع رسیدن انسان به کمال می شوند، درگیر شده بود، خدایان موروثی را که از نیاکان به ارث برده، درهم می شکند، حتی با پدر و قوم خویش که دل به این خدایان یا ارزش های شرک بسته اند به جدال بر می خیزد و بعد به عنوان نمونه ی انسان تمام برای همه ی مردمان مطرح می شود، اما در راه انگار به مانعی دیگر برخورد می کند.

ابراهیم در رؤیا می بیند که فرزند خود را ذبح می کند، این را بعد از بیدار شدن به فرزندش هم می گوید.<sup>۱۴</sup> همان گونه که یوسف هم رؤیای خود را برای پدر تعریف کرده بود و پدر او را گفته بود که مبادا این رؤیا را برای برادران خود باز گو کند که شیطان دشمنی آشکار است.

در رؤیای ابراهیم هم می توانیم همین دو ویژگی را در نظر بگیریم که عبارتند از تأویل رؤیا و تفاوت آن با وقایع عینی و دوم نقش شیطان و دشمنی آشکار او در به ثمر رسیدن تأویل این رؤیا.

رویاری با شیطان هم واقعه ای است که در روان هر آدمی اتفاق می افتد و آن سه نماد سنگی که حاجیان به عنوان شیطان آن را سنگ می زنند، نمادی از وقایع روانی هم هست. کسی به عنوان فرزند، در روی زمین خدا برای خودش زندگی می کند. او زندگی خود را در پیش روی دارد و باید راه خود را برود، او باید با ایمان خود به رشد و کمال برسد، باید

دست به زانوی خود بگیرد و به نیروی خود، قامت راست کند. او دیگر کودک نیست که لازم باشد دایم مورد توجه و حمایت باشد. به تعبیر قرآن او بالغ شده بود، توان و قدرت برای کوشش و سعی پیدا کرده بود.<sup>۱۵</sup> ابراهیم باید او را رها می‌کرد، اما تعلق خاطر ابراهیم، او را رها نمی‌کرد. تمامی روح و جان پدر در سلطه و سیطره‌ی مهر فرزند بود. تعلق کور، کر، ویرانگر، با هزار گونه وسواس و اضطراب.

اگر ابراهیم در این شرایط، اسماعیل را سر می‌برید بی‌آنکه سلطه‌ی مهر او را از دل زدوده باشد، چه چیزی عوض می‌شد؟ آیا تعلق خاطر آن کشته یا آن ذبیح را می‌توانست از خود دور کند؟ جز این است که تا پایان عمر در حسرت آن فرزند می‌سوخت؟ اما از منظری دیگر، اگر ابراهیم تعلق خاطر خود را به مذبح کشانده باشد و آن تعلق خاطر را سر بریده باشد، آن‌گاه هم ابراهیم رها و آزاد می‌شود و هم اسماعیل می‌تواند به استقلال برسد. کشتن فرزند، کار سختی است، اما سخت‌تر و دشوارتر ذبح آن فرزندی است که مدام در اندیشه و جان پدر پرسه می‌زند، حتی در خواب نیز او را رها نمی‌کند. پس شاید ابراهیم باید اول آن اسماعیلی را که در دل خود دارد و بر جانش سلطه یافته بود، ذبح کند. آن‌گاه این اسماعیل واقعی هم که روی زمین خدا راه می‌رود، رها و آزاد می‌شود و بسی محتمل است که «ذبح عظیم»، اشاره به این‌گونه ذبح باشد.

در تورات هیچ اشاره‌ای نیست که «ما تو را به ذبحی عظیم رهایی دادیم». این اشاره تنها در قرآن آمده است. در تورات، همین اندازه هست که فرشته‌ی خدا به ابراهیم می‌گوید: «دست خود را بر پسر دراز مکن و به او هیچ مکن، زیرا الآن دانستم که تو از خدا

می‌ترسی».<sup>۱۶</sup>

بعد هم به روایت تورات، ابراهیم قوچی را که در آن نزدیکی دیده بود به جای اسحاق ذبح می‌کند. در این روایت تورات، می‌توان این نکته را تشخیص داد که ارزش و اهمیت آن قوچ برای شاه‌شبابی چون ابراهیم، بسیار فروتر و کم‌ارزش‌تر از پسرش بوده است. کیست که

همه‌ی اموال خود را فدای فرزند نکند؟ پس متناسب با روی‌کردی که تورات در مورد ذبح فرزند دارد، لزومی ندارد که خداوند از ذبح عظیم سخن بگوید، کدام ذبحی عظیم‌تر از فرزند است؟ اما در قرآن می‌گوید:

«او را [ابراهیم را] به ذبحی عظیم رهایی دادیم»

معنای آیه‌ی فوق می‌تواند این باشد که ابراهیم ذبحی عظیم را واقعاً انجام داده است و به سبب آن ذبح عظیم، خداوند او را یعنی ابراهیم را رها و آزاد کرده است. به تعبیر دیگر، در این آیه «رها شدن» به ابراهیم باز می‌گردد، این ابراهیم است که در کانون آزمون قرار گرفته و به رهایی می‌رسد و هم‌چنین بدیهی است که قوچ یا هر جانور دیگری در مراسم قربانی، تنها نماد و نشانه‌ای محسوب می‌شود برای ذبح چیزی که در حرم دل تعبیه است. اگر در بیرون و در عالم واقع ذبحی صورت گیرد ولی در درون هیچ ذبحی واقع نشود، جز این نیست که خون جانوری بی‌سبب تلف شده است.

بیست و پنجم خرداد/۱۴۰۳ مشهد

۱ - لسان‌العرب ذیل واژه‌ی قرب.

۲ - لسان‌العرب ذیل واژه‌ی ذبح.

۳ - سوره‌ی ۳ (آل عمران) آیه‌ی ۳۵.

۴ - در تورات کتاب لاویان، باب چهارم. از انواع قربانی‌ها یاد شده است، مانند قربانی سلامتی، قربانی جرم (گناهان عمدی) قربانی گناه (گناهان غیر عمد)

۵ - سوره‌ی ۶ (انعام) آیه‌ی ۱۴۶، سوره‌ی ۱۷ (الاسراء) آیه‌ی ۱۵، سوره‌ی ۳۵ (فاطر) آیه‌ی ۱۸، سوره‌ی ۳۹ (الزمر) آیه‌ی ۷ و..

۶ - سوره‌ی ۳۷ (صافات) آیه‌ی ۱۰۶.

۷ - سوره‌ی ۲ (بقره) آیه‌ی ۱۲۴.

۸ - کتاب پیدایش، باب نهم، آیات ۱۸ - ۲۷.

۹ - سوره‌ی ۱۱ (هود) آیات ۴۲ - ۴۶.

۱۰ - همان.

۱۱ - همان.

۱۲ - سوره‌ی ۱۱ (هود) آیات ۴۲ - ۴۶.

۱۳ - سوره‌ی ۱۲ (یوسف) آیات ۴ و ۵.

۱۴ - در گزارش تورات، فرزند ابراهیم تا آخرین لحظه اطلاعی از قصد پدر ندارد و نمی‌داند که ابراهیم

او را برای قربانی به کوه می‌برد. نگاه کنید به کتاب *پیدایش*، باب بیست و دوم آیه‌ی ۷-۸.

۱۵ - سوره‌ی ۳۷ (صافات) آیه‌ی ۱۰۲ (درباره‌ی رؤیای ابراهیم و ذبح فرزند).

۱۶ - کتاب *پیدایش*، باب ۲۲، آیه‌ی ۱۲.